

سیری در مثنوی مولینا

پوهانده مجددی

ماخذ این مقاله کتابی است تحت عنوان « ترجمه و شرح مثنوی شریف » که از طرف دانشمند مرحوم (عابدین پاشا) بزبان ترکی نگارش یافته و در سال ۱۳۲۴ هـ ق در استانبول بطبع رسیده است .
و مقصود از شارح که در هر جاذ کر شده همان مرحوم (عابدین پاشا) میباشد که در اثر مذکور به شرح ابیات مثنوی پرداخته است . بخاطر باید داشت شرحی که از طرف دانشمند موصوف صورت گرفته در مواقع عدیده بطور اقتباس و اختصار ترجمه گردیده است .

بشنوازی چون حکایت میکند

از جداییهها شکایت میکند

شارح میگوید: درین بیت که نخستین بیت مثنوی شریف است مولینا جلال الدین بلخی « که معروف برومی است » با امر « بشنو » که متعاقب به سمع است آغاز فرموده اند و آن ازین جهت است که از یک طرف آواز «نی» به شنیدن ارتباط دارد و از طرف دیگر سمع و سامعه از حواس خیلی مهم و وسیله اخذ فیوض برای انسان است و مقصود از «نی» انسان عاقل و عارف است که از دهن وی همواره سخنان عاشقانه و پر معنی ظهور میکند . در مصرع دوم این بیت بیان شده که «نی» از جداییهها شکایت میکند و مقصد آن

وجود او بر هم خورده، اجزای بدنیه اش متلاشی گشته و شخصیت معنویه اش معدوم
 میشود؟ به ذهن کسانی که متردد اند اینگونه سوالات خطور میکند و ایشان نمیتوانند
 هیچ طرفی را بطور قطع تصدیق و یا تکذیب کنند.

ولی ممکن است این دسته ذریعه هدایت و ارشاد به سوی صلاح و فلاح رهنمایی
 گردند و به عقیده و ایمان گرایند.

شارح بدین مناسبت عقاید برخی از علمای غرب را ذکر مینماید و منجمله مناظره
 سقراط را با «اریستو ذیموس» بوجه ذیل بیان میکند:

سقراط حکیم روزی با «اریستو ذیموس» که از جمله منکرین بوده است به چنین
 مناظره یی پرداخته بود:

سقراط - کسانی وجود ندارد که بنا بر استعداد و لیاقت ایشان مورد تقدیر و تمجید
 تو قرار گرفته باشند؟

اریستو ذیموس - بلی وجود دارند.

سقراط - کسانی که تو ایشانرا تقدیر و احترام میکنی چه کسانی اند؟

اریستو ذیموس - از جمله شعراء «اومپروس»، «ملانیپیدیس»، «سوفو کلیس»
 و از جمله هیکلتر ایشان «پولیکلیتوس» و از جمله رسامان «زفکسس» را تقدیر و تمجید میکنم.

سقراط - کدام ذوات زیاده ترشایان تمجید اند؟ کسانیکه صورتها و کتابهای فاقد
 ادراك و نطق را بوجود آورده اند و یا خالقیکه مخلوقات مدرك و ذیروح را همچو
 انسان خلق کرده است؟

اریستو ذیموس - فی الحقیقه شایان تقدیس و تمجید ذاتی است که موجودات
 مدرك و عاقل را خلق نماید. اما نمیدانم که آیا مخلوقات ذیروح و دیگر موجودات را
 خالق خلق کرده است و یا اینکه بطریق تصادف به وجود آمده اند؟

سقراط - در بین اشیا یکه وجود آنها به مقصد معقول دلالت ننماید و بالعکس
 اشیا یکه وجود آنها به مقصد معقولی دلالت کند، کدام آنها را میتوانی بگویی که از

نیز از هر گونه غل و غش و ارسته و بری بوده و قلبش از محبت و عشق ربانی ممتلی است.
 ۹ - «نی» نمیتواند بخودی خود صدای عاشقانه بر آورد، بلکه محتاج نینوازه ماهره
 است که به آن بدمد و آهنگ بخشد؛ عارف نیز محتاج مرشد کاملی است که بسوی
 الهامات دهد و ارشاد نماید :

سپس شارح بیان میدارد، که چون در مثنوی شریف از حکمت و روحانیت
 بحث میشود، در شرح این بیت نخستین، مطالعات آتیه مناسب مینماید : اگر به
 اعتقاد و عدم اعتقاد، بادقت نظر تعمق گردد، انسانها علی الاکثر به سه قسم
 تفریق میگرددند.

قسم اول معتقدند که خالق، صانع و حافظ هر شی جناب واجب الوجود است
 و ایشان به هستی روح و بقای آن، به جزا و مکافات بعدالموت ایمان دارند و بنا بر
 همین ایمان، کسانی که باین زمره داخل اند به الله تعالی عبادت میکنند و به امور مشروع،
 اشتغال میورزند، سعی مینمایند تا خویشان را بطور جاودانی نایل سعادت گردانند .
 و در نظر قسم دوم که عبارت از گروه منکرین اند انسان حایز روح نبوده و حیوانی
 است که تنها مالک جسم است و بعد از موت، ترکیبات بدنیه او از هم متلاشی گشته
 و شخصیت او تماماً فانی میشود و اگر از ایشان سبب مکونات و انتظام عالم پرسیده
 شود، به طبیعت حمل و اسناد میکنند و دلیلی که به آن متمسک میگرددند همانا عناد
 و اصرار ایشان است .

قسم سوم کسانی اند که متردد اند و ایشان می پرسند که آیا موجودات را جناب
 حق تعالی خلق نموده است و یا اینکه خود بخود و بواسطه طبیعت بوجود آمده اند؟
 آیا در انسان شیئی که بروح تعبیر میگردد فی الحقیقه موجود است و یا اینکه عبارت از
 انتظام بدن بوده و آنچه در انسان از قبیل فیض، ذکا و حسیات بمشاهده میرسد عبارت
 از نظام عصبیه بی است که بمغز او منتهی میگردد؟ و آیا روح، بقا، جزا و مکافات روحانیه
 وجود دارد؟ و یا اینکه روحانیت وجود نداشته، همینکه انسان وفات نمود، انتظام

مینماید . و بعد از اینکه غذا در معده هضم گردید با نظم و نسق مرتبسی مراحل خود را طی میکند . آیا این همه ترتیبات و تنظیمات بوجود صانع حکیمی شهادت نمیدهند ؟ کتون توجه میخواهی آیا اینها را به تصادف حواله باید کرد یا اینکه به ترتیب و تنسيق يك عقل دراك و عظیم حمل باید نمود ؟

اریستو ذیموس - کتون بطور دقیق اندیشیده و میدانم که اینها نباید اثر تصادف باشند ، بلکه لازم است اثر يك ذات بسیار عاقل و حکیمی باشند .

سقراط - آیا ممکن است تقرب و تجاذبی را که در ذیروح در بین ذکور و اناث جهت استحصال اولاد وجود دارد و تمایلات جنسیه یی که برای آن ضروری است ، محبت و شفقتی را که در قلوب والدین جهت حفاظت و پرورش اطفال و اولاد ایشان القاء گردیده و حسیاتی را که انسانها برای حفظ و ادامه حیات خویش ابراز میدارند ، همه اینها را بر تصادف حمل کرد ؟ این چیزهاییکه مختصراً برایت شمرده ام نیز اثبات مینماید که يك عاقل بزرگ و يك قادر بزرگ اینها را خلق و ترتیب نموده و بقای انسانها را اراده فرموده ، در قلوب ایشان اینگونه حالاتی را که لازمه حیات فردی و اجتماعی است القاء کرده است . و نیز آیا تو برای خویش چنین می پنداری که هیچ دارای عقل نباشی !

بالعکس میدانی که دارای عقل میباشی : کتون از روی انصاف نظر کن : جسم تو نسبت به کره ارض و دیگر اجرام سماویه از یک ذره هم کوچکتر است و در حالی که برای تشکیل بدن تو از عناصری که در کائنات موجود اند يك مقدار بسیار جزئی کفایت میکند . آیا چنین می پنداری که عقل و ذکاوت همه کائنات و کافه موجودات کاملاً به تو وابتنای جنس تو انحصار داشته و برای ظهور اینقدر بدایع از قبیل انتظام اجرام سماویه و ترتیبات کونیه ، در جانب دیگری اصلاً عقل و ادراکی موجود نباشد ؟ ... اجرام بالانهایه یی که نسبت به بدن انسان به صورت نامتناهی بزرگ و جسیم است ، آیا ممکن است که آنها بدون عقل و بدون تنظیم و تدبیر ، این انتظامات بس بزرگ

طریق تصادف صورت گرفته و کدام آنها از طرف یک ذات عاقل و صاحب فکر بعمل آمده است؟

اریستو ذیموس - بالضرور آنها یی که برای فایده و مقصدی بعمل آمده باشند محصول عقل میباشند .

سقراط - وقتیکه چنین است بخاطرت نمی آید خالق که انسان را خلق کرده است؛ بمقصد اینکه انسان فوایدی اخذ نماید و وظایفی انجام دهد ، یک عده اعضا یی را برای احساس و ادراک به وی بخشیده است ! مثلاً برای دیدن اشیای قابل رویت چشم ها و برای شنیدن چیزهای قابل استماع قوه سامعه را بوجود آورده است . اگر زبان و دماغ ما با حسیات معلومه مجهز نبوده و قوه شامه ما موجود نمیبود وجود اینقدر رایحه های طیبه و لذایذ گوناگون و ماکولات متنوعه ، بچه کار می آمدند؟ آیا نمی بینی که برای محافظه چشمیکه با ترتیبات فوق العاده نازک و معقول مرتب گشته است ، پوشهای چشم با مژگانها مجهز گردیده ، در اثنای خواب هنگامیکه انسان برای حفاظت چشم خود مقتدر نمیشد فی الفور چشم هارا پوشیده و آنها را محافظت میکند . و بمجردیکه انسان بیدار میشود چشم ها باز شده و بوظیفه دیدن مستعد میگردد . و علاوه بر آن مژگانها با حرکت سریع خود همواره چشم ها را از گرد و غبار حفظ می کند .

و هكذا ابروها بر بالای مژگانها قرار داشته مانع آن میگردد که قطرات عرق از پیشانی سر ازیر شده و از بین مژگانها در گشته داخل چشم شود و به آن ضرر برساند . گوشها نیز طوری مرتب گردیده است که برای اخذ صداهای متنوع مجهز میباشد . در کافه حیوانات بعضی از دندانها برای بریدن و بعضی برای نرم کردن غذا اعمال گردیده است ، در انسانها و سایر حیوانات جهت اینکه غذایی را که از آن لذت می برند ، دریافته و خورده توانند ، دهن آنها قریب چشم و بینی آنها قرار گرفته است به نحوی که انسان غذایی را که بدهن میگذاارد هم می بیند و هم رایحه آنرا احساس

قادری که به عالم و کائنات اینقدر نظم و نسق بخشیده و ترانیز اینقدر منتظم و معقول آفریده است، نیز معتقد باشی. بعد از آن شارح از اقوال «نیوتون» درین مورد این جملات را تذکر میدهد:

از وجود الله تعالی اصلاً شبهه ننمائید. همه اطراف و جهات عالم پراز انتظامات است با وجود اینقدر اختلافات و تغییرات از منہ و امکانه این انتظامات همواره جاری است که این امر به ضرورت وجود خالق کائنات دلالت دارد.

اگر چنین خالقی که به ترتیب و تنظیم آنها پردازد وجود نمیداشت، انتظام اجرام سماویه از روی عقل و دانش امکان پذیر نبود. برای فهم حرکات موجوده اجرام سماویه علاوه بر قوه جاذبه و جود یک قوه دافعه، یک قوه سوقیه نیز لازم میباشد و چنین قضا مینماید که قوه دافعه قبل از ماده و جسم موجود باشد و پیش از آن آغاز نماید و عالی تر از جسم و ماده باشد. زیرا حرکات موجوده اجرام سماویه نمیتواند تنها با قوه جاذبه به حصول پیوندد، قوه جاذبه مثلاً سیارات را در حالیکه به سوی شمس جذب میکند، این جذب اقتضای آنرا دارد که آن اجرام را به شمس متصل سازد. حالانیکه بدون اتصال در اطراف شمس به حرکت دورانی خود ادامه میدهند و این حالت مطلقاً به یک قوه معقوله و به یک امر ربانی وابسته است، تا بمسافتی که مخصوص دوره آنها است سوق گردند. انسان عاقل و حکیم نمیتواند این انتظام عظیمی را که در کائنات بمشاهده میرسد به «میکانیکی» و اسباب مادی حمل کند. هیچ یک سبب طبیعی و مادی نمیتواند باشد که همه سیارات و توابع آنها را آنطوری که کنون بمشاهده میرسد کاملاً بیک طرف، بدون اختلافات عظیمه، بایک پلان منتظم بحرکت آورد. کسانیکه این جهات را به نظر حکمت سیر و تفکر میکنند ناگزیر اند که در آنها یک فکر عظیم یعنی آثاری بانیه خالق عالم را مشاهده نمایند، طوری که بیان نمودیم این اجرام نامتناهی را تحت یک قاعده منتظم در آوردن، به تطبیق، توحید و تنسیق آن پرداختن و چنین یک نظام عظیم و آهنگ عالم شمولی را برقرار داشتن، همه اینها مستلزم وجود یک خالق

خود را حفظ کنند؟ و آیا اینگونه يك تصور به عقل انسانی که حکیم و منصف باشد قابل گنجایش است؟

اریستو ذیموس - بلی کائنات نهایت منتظم است. از صنایع کائنات بحث میشود ولی من در حالیکه انسانهایی را که استاد و صاحبان صنعت اند، همواره با چشم سر می بینم، خالقی را که استاد همگان باشد هیچ وقتی ندیده ام و ازین سبب معتاد نگشته ام که به وی معتقد گردم.

سقراط - بسیار خوب وقتی که چنین است از تو چیز دیگری می پرسم:

آیا حرکات تو معقول است؟

اریستو ذیموس - بلی معقول است.

سقراط - از چه سبب حرکات تو معقول است؟

اریستو ذیموس - زیرا عقل دارم.

سقراط - تو عقل خویش را گاهی با این چشم ظاهری خود دیده یی؟

اریستو ذیموس - نه خیر ندیده ام.

سقراط - وقتی که چنین است پس از چه دانسته یی که دارای عقل می باشی؟

اریستو ذیموس - از روی افعال و حرکات معقوله یی که از من صادر میگرددند میدانم

که دارای عقل میباشم.

سقراط - در حالیکه عقل خود را با چشم خویش ندیده یی و از روی آثار آن به وجود

عقل خود پی میبری، پس چگونه ادعا مینمایی حضرت خالقی را که صاحب عقل کل

است از روی اینقدر عوالم و آثار منتظم، و نیز از روی جسم و اعضای منتظم و مرتب

خود، نمی شناسی و نمیدانی؟ اگر آثار منتظمه به اثبات عقل پردازد، درینحالت لازم

میگردد که تونیز از وجود عقل خود انکار ورزی و در حالیکه فاقد عقل باشی حق آنرا

نداری که از جناب حق تعالی انکار کنی. و اما اگر به وجود عقل خویش که آنرا با چشم

خود ندیده یی، از روی آثار منتظمه آن قانع باشی، این امر مستلزم آنست که به خالق

میدهد، در آن وقت میدانم چون این ساعت برای مقصدی کار میکند، لاجرم از طرف شخص عاقلی مرتب گشته است، تا توسط عقرب های آن ساعت لیل و نهار معلوم گردد، هکذا از روی اجرامی که هر روز و هر سالی را منتظماً نشان میدهد پی میبرم که اینهارایک ذات عاقل، يك مالک مقتدر برای غایه و مقصدی ترتیب داده است. و نیز از اعضای بدن انسان و از خدمات و اجراءات کثیره آنها معلوم میگردد که اینهارایک خالق عاقل تنظیم نموده است، انسانهای عادی نمیتوانند این جهات را بیندیشند، زیرا عقول ایشان اقتدار تصور و ادراك حکمت و حقیقت را ندارند.

الحاصل من در حالیکه يك انسان عاقل میباشم. چون می بینم که برای اجرای برخی از ترتیبات عاجزم، لاجرم پی میبرم که برای اعمال و ترتیب این عالم عظیم و منتظم قادر توانایی وجود دارد که خالق هر شی است.

جملاتی که در بالاترجمه گردیده از افاده های بسیار مختصر «وولتر» راجع به اثبات الوهیت میباشد، در زمانی که وی در برلین در نزد «فره دریک» بوده است و نیز بعد از آن بمرض اثبات الوهیت رسایل و کتب عدیده پی به قید تحریر در آورده است که شایان مطالعه است.

از جمله علمای معاصر «اینشتاین» (۱) درین مورد چنین گفته است: «زیباترین و عمیق ترین احساسی که ممکن است به ما دست دهد حس عرفانی است، اوست که تخم همه علوم واقعی را در دلها می افشانند. کسی که ازین حس بی خبر است، کسی که دیگر نمیتواند دستخوش حیرت شود، یا بحالت بهت زدگی در آید، گویی مرده است. باید دانست که چیزی وجود دارد که ممکن نیست ما به کنه آن پی ببریم، و به صورت بالاترین کمالها و خیره کننده ترین جمالها تجلی میکند: حال آنکه استعدادها و حواس محدود ما جز بدرك مقدماتی ترین و ساده ترین صور این کمال و جمال قادر نیستند، این دانش

۱- این جملات اخیر از کتاب The Univers and Dr Einstein مولفه Lincolx Barnett

ترجمه احمد بیرشک اقتباس شده است (مجددی).

عاقل می باشد .

چنان خالقی که بهیچ وجه تابع تصادف نیست بلکه لازم می آید که منبع ، استاد و صاحب علوم «میخانیک» و «هندسه» باشد. علاوه بر ادله عظیمه‌یی که برای اثبات الوهیت در فلکیات وجود دارد ، خلقت انسانی به وجود او تعالی شهادت میدهد. مثلاً چگونه ممکن بود که اعضای ذی روح با اینقدر صنایع بدیعه ، خود بخود به وجود آید؟ اگر یک مدبر کل ، یک مدبر عظیم وجود نمیداشت ، اعضای متنوعه بدن ما چنان میتوانست برای یک مقصد و یک غایه معقوله تنظیم شده تواند؟ اگر دانای علم بصیر نمی بود ، جسم و ماده چگونه عضو خارق العاده‌یی را همچو چشم ، بطریق تصادف بوجود می آورد؟ اگر یک عالم توانای علم صوت نمی بود ، آیا ماشین عجیب عضو گوش میتواندست خود بخود ظهور کند؟ مشیت و اراده باطنی انسانها و حرکات معقوله‌یی که متولد از آنست ، غرایز بلا تعقل حیوانات و امثال اینها چگونه میتواندست بدون خالق متفکر ترتیب و ایجاد گردد ؟

شخص حکیم از روی عقل سلیم خویش همواره تصدیق مینماید که اینهمه عقول ، اینهمه صنایع بدیعه ، اینهمه عوالم بس بزرگ و منتظم ، لابد خالق مقتدری دارد. اوست که کافه کائنات ، کافه ذرات ، کافه مواد ، کافه حسیات ، کافه معولات را خلق ، ترتیب و حفظ میکند .

شارح بعد از ذکر اقوال هیأتشناس معروف « نیوتون » این گفته های نویسنده شهیر « وولتر » را تذکر میدهد :

هر کسیکه خواسته باشد معرفت حاصل کند ، به غایه معقوله‌یی عطف نظر نماید که هم به انتظام عالم وهم به کافه موجودات تخصیص گردیده است ، برای اثبات الوهیت چندین کتاب بزرگ نوشته اند ، ولی برای کیفیتی که اینقدر آشکار و بدیهی است ، به نوشته شدن کتب بزرگ ضرورت نبود ، زیرا با دودلی که در بالا ذکر کرده ام حقیقت معلوم میشود ، من هر وقتی که ساعتی را ببینم که عقرب های آن اوقات معینی را ارائه

هنر اسلامی

داکتر علمی

دنیای اسلام، مانند مسیحیت قرون وسطی، از مردمان مختلف که همگی آنان پیر
و یک مذهب بودند در برابر زندگی طرز تلقی مشترک داشتند تشکیل گردیده بود. مظاهر هنر
و ادب مسلمانان مانند سازمانهای اجتماعی و سیاسی ایشان بر اثر نفوذ دین اسلام سخت زیر
تأثیر قرار گرفته بود. ولی مسلمانان علی رغم جنگهای داخلی و هنگامه ها و ظهور و فرقی
و احزاب گوناگون باز هم توفیق یافتند مدینتی را که مخصوص خود آنان بود ساز
و برگ بدهند. هنر اسلامی بشیوه هنر مسیحیت در جهان غرب، هنر مذهبی نیست. کلیسای
عیسوی در اوایل تاریخ خود، مظاهر جهان کفر و بت پرستی را بجهت ارائه نظریات مذهبی
خوبش استخدام کرد. نقاشی و ویداد های انجیل و زندگی مشایخ راهر مندان مسیحی
برای استحکام مبانی عقیده پیروان مسیح بکار میبردند. ولی در اسلام این مسأله کمتر
بملاحظه رسیده و بدین صورت در هنر اسلامی، هنر جهت تمثیل مظاهر مذهبی بندرت دیده
شده است. در تمام کتب قدیمه تصویر حضرت محمد (صلعم) و سیرالغازی حضرتش و هم
چنان زندگانی مشایخ و علما بسیار کم بنظر میرسد. و گاهی که چنین تصویری دیده شود
هدف آن رهنمایی و یا آرایش سخنهای خطی نیست. اسلام از تصویر و نقاشی مخلوقات
خاندان کمتر پشتیبانی کرده است. در قرآن مجید از کشیدن اشکال زنده بصورت صریح
ذکری بعمل نیامده است. ولی هستند شماری از فقهای اسلام که تحریم هنر نقاشی را در اسلام
از اسم انصاب این آیت قرآن مجید استدلال میکنند: «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر

و این حسن را باید در ایمان واقعی جستجو کرد.»

و در جای دیگر چنین اظهار داشته است: «مطالعاتی که از جنبه مذهبی برای درک حقایق جهان شده است نیرومندترین و شریف‌ترین شاه‌فکر تحقیق و تتبع علمی است.»
وی در جای دیگری می‌گوید: «مذهب من تکریم جوهر اعلای بی‌حد و انتهای است که در هر جزئی‌ترین چیزی که ما با عقل ناچیز و ضعیف خود درک می‌کنیم تجلی میکند. آنچه من از خدا تصور می‌کنم همین علم یقین به وجود یک نیروی عاقله بالاتر از خیال و قیاس گمان و وهم است که در دنیای بیرون از فهم ما مشهود است.»

شارح در اختتام این مقاله بعضی از آیات قرآن کریم را که مشعر به اثبات الوهیت است تذکر میدهد، من جمله این آیه کریمه را:

«ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار لآیات لا ولی الا للاباب، الذین یدکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یشکفون فی خلق السموت و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار.»

ترجمه: هر آینه در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز برای صاحبان عقل علامات و نشانهاست. ایشان کسانی اند که خداوند تعالی را در حالت استادن، نشستن و به پهلو افتادن یعنی در هر حال ذکر میکنند و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر و تأمل می‌نمایند و می‌گویند ای پروردگار ما: اینها را عبث و بیهوده خلق نکرده ای، پاکی است مرترا و ما را از عذاب آتش ننگه دار.

شارح می‌گوید که درین محل مقصد از آتش طوری که میتواند آتش جهنم باشد میتواند آتش انکار باشد. (ادامه دارد)

بنابران از خلال این همه شواهد و آثار برمی آید که در عهد امویان و عباسیان هنر نقاشی وجود داشته، (۱) خلفا و عمال آنان ازین هنر پشتیبانی همی کردند ولی بخاطر باید سپرد که هنرمندان اسلامی مانند هنرمندان مسیحی هرگز نقاشی را وسیله شرح و توضیح عقاید مذهبی خود قرار نداده اند. (۲) ازجانبی هنرمندان اسلامی با انواع تزیینات هندسی و گل کاری استادی و هنرمندی خود را افاده کردند. اختراع ارابسک (Arabesque) یعنی تزیین با اشکال نباتی یکی از ابتکارات هنری مسلمانان بشمار میرود. این هنر در قرن ۱۰۰۰ میلادی در وادی نیل بسط و گسترش یافت و در ایتیه اسلامی در المشرق (اردن) و قیروان و در سرستونهای مرمری شام بکار رفته است. هنرمندان اسلامی در استخدام تصویر درختان و برگها استادی تمام خود را بکار میبردند و هر طور یکسه میخواستند آنها نقاشی میکردند چنانکه گاهی برگ درختان را گرد و زمانی سه گوشه ای میکشیدند و زمانی چنان درین راه استادی مینمودند که از وضع طبیعی خود بسیار کم فرقی میکرد. ولی زمانی هم در نقاشی آنها راه اغراق میپیمودند. هنرمندان اسلامی از جهان پرندگان و حیوانات، بیشتر عقاب، طاووس، آهو، خرگوش، قوچ، اسب، فیل، شتر، شیر، پانگ بزگوهی را نقاشی میکردند (۳) بعلاوه اینها حیوانات افسانه ای و خیالی و ترکیبی مانند اژدهای چینائی، عتقا و ابوالهولی که سر آدمی داشت موضوعات نقاشی هنرمندان اسلامی را تشکیل میداد. اشکال هندسی و مجرد مورد نظر خاص هنرمندان اسلامی قرار گرفت. اشکال هندسی که در تزیینات بکار میرفت عبارت بود از مثلث، مربع، مخمس، اشکال کثیر الاضلاع که بصورت سناره بکار میرفت، موضوع مورد پسند هنرمندان اسلامی بشمار میرفت. (۴)

1- Arab Painting , R Ettinghausen , PP.30 , 31 , 32 , 33 , 35 ,

Islamic Art , T.Rice . PP.25 , 26 , 32 .

2- Islamic Art . P. Wilson , p.8 ,

صنایع ایران بعد از اسلام ، تألیف دکتر زکی ، ترجمه محمدخلیلی ، ص ۸۶

3- Islamic Art , P. wilson ' P. q' ۲۹ ص ، صنایع ایران بعد از اسلام ،

4- Islamic Art , P. Wilson , P.12

والمیسرو الانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» (۱) ولی عده از مفسرین اسلام بدین عقیده هستند که مقصد از انصاب بت‌های بود که قبائل عرب آنها را از سنگ می ساختند و بجهت خوشنودی او قربانی‌ها میکردند (۲) چون سنگ‌ها، مذکور از سنگ‌های آتشفشانی و یا نظیر آن بود بنابراین آنرا آسمانی میدانستند (۳) بنابراین درین آیت ظاهر آدر مورد نقاشی و مجسمه‌سازی هیچ تحریمی ملاحظه نمیشود. از نقاشی و مجسمه‌سازی در زمان حضرت محمد (صاعم) و خلفای راشدین بنا بر مصالحتی منع بعمل آمده؟ و آن اینکه تا مردم ساده لوح و خوش باور آنها را وسیله قرار داده، بعبادت آنها مشغول شوند و منحرف نگردند. باین خاطر مشاهده میکنیم که مفکوره تحریم نقاشی در اسلام بکلی این هنر را از بین برده و در اکثر ممالک اسلامی درین راه تسامح، وجود داشته و همان بود که این هنر درین ممالک حامیانی داشته و پیشرفته و رونق خوب گرفته است. از جانبی یک سلسله خاک برداری‌های که پس از جنگ دوم بین‌المللی در نقاط مختلف شرق قریب از طرف باستان شناسان مغرب زمین صورت گرفته. از قصر الحیر (تقریباً ۷۲۸ م) شام و قصر عمره (اردن) و قصر خلیفه المعتصم در سامره (همینکه در سال ۲۱۸ هجری خلافت عباسی بمعتصم رسید، شهر سامره را اعمار نمود و در سال ۲۲۱ هجری بدانجا رفت. این شهر شصت میل از بغداد فاصله دارد و از سال ۸۳۶-۸۹۲ میلادی ۲۲۱-۲۷۹ هجری) مدت پنجاه و شش سال مرکز خلافت آل عباس بود و سپس متروک گشت) (۴) که بنام الجوسق خاقانی شهرت دارد، در گنج بری‌های روی سقف و دیوارها صحنه‌های رقص و مخلوقات حیه کشف گردید.

۱-سوره مائده آیه ۲۹

۲-صنایع ایران بعد از اسلام. تألیف داکتر زکی محمد حسن. ترجمه محمدعلی خلیلی ص ۱۸

۳-حیات محمد ص ۵۶

۴- ضیری ابو جعفر محمد بن جریر طبع دی. گوجی. لیدن جلد سوم صفحات ۱۱۷۹ تا ۱۱۸۱. تاریخ تمدن اسلام جرچی زینان ترجمه علی جوانر کلام. جلد اول صفحه ۱۶۴. و Hist. of the Arabs, Hitti. P. 466. Islamic Art, T. Rise, P. 36

بابر و دارالشکوه و اورنگ زیب همگی خوش نویسان توانا بودند چنانکه قرآن مجید کتابت میکردند و بیکه میفرستادند. (۱)

هنرمندان اسلامی در تزئین پارچه های ابریشمی در طول قرون اوسطی شهرت فراوان کمائی کرده بودند. در ترکیب خط و رنگ استادی تمام داشتند و تناسب و مراعات النظیر را خوب مورد نظر قرار میدادند. بجهت تأمین مراعات النظیر، آنرا مرصع میکردند درین صورت تصویر حیوانات و پرندگان نقش اساسی بازی میکرد. درقالین های بزرگ اشکال مطلوب بصورت متناسب تقسیم میگردد. (۲) کوزه گری در جهان اسلام بعنوان یکی از هنرهای ارجمند موقعیت شایسته را کمائی کرد. ظروف سفالی با اشکال و انواع مختلف ساخته میشد. بعد از قرن نهم میلادی این هنر به اثر پشتمانی خلفا و عمال آنان راه تکامل را پیمود بواسطه ورود ظروف سنگی و چینی که به بغداد صورت میگرفت، هنر سفالی پیشرفت و رونق گرفت علی بن عیسی عامل خراسان بیست پارچه چینی فغفوری (امپراطوری) بعنوان تحفه به هارون الرشید خلیفه عباسی به بغداد فرستاد. (۳) مسلم است که ظروف مذکور در هنر سفالی ممالک اسلامی تفوق دوامدار وارد نموده است ولی هنرمندان اسلامی از ظروف ساخت چین تقلید کرده و درین صفت از خود تصرفاتی بعمل آورده اند و اقسام گوناگون بوجود آوردند. سفالان از قرن نهم میلادی به بعد نام خود در اروی ظروف سفالین تحریر کردند نوشتن خط کوفی، نسخ و نستعلیق در حاشیه ظروف سفالین یکی از مظاهر هنر عالی مسلمانان بشمار میرود و از جانبی کار محققین را در تعیین محل ساخت ظروف آسان می سازد. چرا که تاریخ گذاری و تعیین محل ظروف، کاردا نشمندان را

1- Painting in Islam, T. Arnold pp. 1-150

2- Islamic Art, P. Wilson, P. 16

3- Early Islamic Pottery, A. Lane. P. 10. London.

۳ - تاریخ بیهقی خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی صفحه ۲۵ چاپ تهران ۱۳۰۷ هجری.

استعمال و استخدام الفبای عربی برای تزیین کتابها و نسخ خطی یکی از کمکهای اساسی مسلمانان در ساحت هنر اسلامی بشمار میرود. زبان عربی در قرون اوسطی در سراسر مسالک اسلامی مقام و منزلت بلند داشت و در طول قرون اوسطی و سالهای بعدی زبان ادب، علوم، تاریخ، فلسفه، ریاضیات و ثقافت گردید و مهمتر از همه عربی زبان قرآن مجید بود. استنساخ و کتابت قرآن مجید در محافل علمی مسلمانان عمل خیر و مبارک تلقی میگردد و باین ترتیب خطاطی در مسالک یکی از هنرهای شریف اسلامی در آمد و وجه مذهبی و دینی اختیار نمود. در قرآن مجید آیات متعدد در این مورد نازل گردیده است. یکی از آیاتیکه درین موضوع نازل شده اینست: اقراء باسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق. اقراء وربك الاکرم. الذی علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم. (۱) یعنی بخوان بنام پروردگارت که (جهان را) آفرید انسان را از خون غلیظ بیافرید. بخوان و پروردگارتو (از همه بزرگان) بزرگتر است. خدایی که (خط را) به (وسیله) قلم تعلیم داد و بانسان چیزهایی را که نمیدانست پیاموخت.

همچنان از حضرت محمد (صلعم) احادیثی نسبت به خوشنویسی و خطاطی روایت گردیده است (۲) الفبای عربی با خطوط عمودی و افقی آن بسیار زیبا و بدیع می نماید و در راه تزیین و آرایش کتابهای خطی کمکهای مهم ابراز داشته و اغلب نسخ خطی یا خط کوفی نسخ و تعلیق تحریر گردیده است. خوشنویسی در صدر اسلام آغاز گردید و در طول سالهای بعدی مراتب تکامل خود را پیمود و با گذشت زمان خطوط مختلف تزیینی ایجاد شد. خوشنویسی مورد علاقه شاهان و سلاطین اسلامی قرار گرفت و اکثر آنان این هنر شریف را محض برای خود آن بکار بردند (۳) و عموماً به علاوه امور مملکت داری نسخ قرآن مجید را کتابت میکردند. سلطان ابراهیم بن مسعود اول (۴۵۱-۴۹۲ هجری) هر سال قرآن مجید را بخط خود می نوشت و بمکه میفرستاد. همچنان سلطان ناصرالدین محمود شاه یکی، از سلاطین دهلی، همین عمل خیر را انجام میداد. در قطار شاهان مغول

۱- سوره العلق آیه اتاه.

۲- تاریخ الخط العربی و ادبته تألیف محمد طاهر الکردی المکی حجاز صفحات ۲۲-۳۲.

۳- تاریخ الخط العربی و ادبته محمد طاهر الکردی المکی صفحات ۲۶۷-۲۷۶-۲۷۷-۲۸۷.

پوهنيار محمد حسين راضی

سابق استاد و مدير نشرات

معارف و تعليمات مولانا بلخي

قبل از ظهر روز يكشنبه ۲۵ قوس بمناسبت ششصد و نود و چهارميين سال وفات مولانا جلال الدين بلخي نينو از عالي مرتبت بلخ محفلی در تالار راديو افغانستان برگزار گرديد که در آن بر علاوه دانشمندان و نويسندگان کشور ميرمن مليحه انبارجي اوغلو استاد زبان دري پوهنتون انقره نیز اشتراک ورزیده بودند. درين محفل مقالاتی از طرف دانشمندان کشور در باره احوال و افکار اين عارف پرشور بلخ خوانده شد. که مادرينجا متن کامل نوشته پوهنيار محمد حسين راضی محقق و نويسنده جوان کشور را که به نمايندگی از پوهنخی ادبيات و علوم بشری در آن محفل قرائت نمودند به خوانندگان محترم تقديم ميداريم. «ادب»

زانجا بزرگتر نبود هيچ انجمن

آنجا که انجمن شود از اهل علم و فن

تنگ است عرصه بر سخن و صاحب سخن

در پيشگاه عالم و در آستان علم

جلا لثم آبان، خانمها و آقايان!

اگر خواسته باشيم در محفل امروزی که به احترام حضرت مخدومنا مولانا جلال الدين بلخي شاعر بزرگ افغانستان، استاد بی همتای صوفیان و شمع تابان عالم عرفان بر پا گردیده است، اين شاعر و عارف بلند پایه را چنانکه سزاوارشان است

سخت دشوار گردانیده است (۱) دیری نپایید که خوش نویسان هم باین مسأله ملتفت گردیدند و نام خود در ادرا حاشیه تألیف خود نوشتند. بهزاد، استاد کمال الدین، بزرگترین نقاشیکه در اخیر سده پانزدهم میزیست. نخستین هنرمندی بود که در حاشیه مجلس نقاشی خود نامش را تحریر نموده است (۲) شخصیت هنری این فرزند بزرگ افغانستان از خلال مشاهده میناتورهای گرانبهای وی که فعلاً در موزه بریتانیا، (۳) موزه ملی قاهره و نسخه ظفر نامه مربوط کتابخانه بناغلی رابرت گبیرت بالتیمور (اصلاح متحده امریکا) موجود هست، پی برد.

از شیوه استاد کمال الدین بهزاد هنرمندان ایران، ترکیه، پاکستان و هندوستان پیروی کردند و نام خود در ادرا ذیل میناتورها و نسخ قلمی خود نوشتند. این مسأله کار مؤلفان و محققان را جهت آشنائی سبک هنری و اوضاع اجتماعی و سیاسی هنرمند آسان نمود.



استاد کفش دوزی روزی به گیزنش گفت
کاین کفش دلبر ما ست باید نکو بریدن
گیزن * به عجز نالید سر را بسنگک ما لید
کز دوست یک اشاره از ما بسردویدن

1- Survey of Persian Art - A. Pope, Vol . 5 th, P.1119

2-Fresh liqnts on the Hevat Painters, J.V.S. wilkinson, P. 62

۳- در موزه بریتانیا (لندن) نسخه ای خطی خمسه نظامی موجود است که در سال (۱۴۴۸ م) ۸۴۶ هجری نوشته شده درین نسخه خطی سه میناتور بهزاد دیده میشود که در سال /۱۴۹۴ م/ در هرات نقاشی شده و امضای بهزاد چنین خوانده میشود: (صوره العمل بهزاد) این میناتورها را در خلال اقامتم در لندن (1967) دیده ام. صنایع ایران بعد از اسلام تألیف دکتر زکی محمد حسن، ترجمه محمد علی خلیلی صفحه ۱۱۳.

مثنوی شمع منسا زل شو بومن يك كتاب عشق نازل شو بومن
 من كه يك سر گشته و بیچاره ام
 در هوای شوق تو آواره ام

مولانا جلال الدین بلخی پسر سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی که در سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ مرکز ثقافت و فرهنگ آن دور افغانستان متولد گردید یکی از مفاخر بزرگ ملی، ادبی، و علمی ماست که نه تنها برای هموطنانش بلکه برای کافه ملل اسلام یکنوع معارف مثبت و مدون را بوجود آورد.

ابتدای زندگی مولانای بلخی هم رومی با عصری مصادف بود که از ناحیه حملات چنگیز مسایب از در و دیوار فرو میربخت شهرهای مسلمانان را میکشود و جان و مال و ناموس مردم را متخوش غارت یغماگران بود، مساجد بی رحمانه آتش زده میشد، مدارس و کتابخانه ها بباد نیستی داده میشد این فضای تیره و تار، این شرایط ناگوار عصر در روش ذهنی و طرز فکر مولانای بلخی مؤثر واقع شده و این انتباهات و تأثرات بسرورایام در روح مولانا بندهای تولید کرد، با نتیجه وی را برانداخت تا یکنوع معارف مترقی را که مبنای آن تعلیمات اسلامی باشد بنیان گذارد.

مولانا شاعر و عارف پاکدل ما که لطف حیات را در عشق و دوستی سراغ میگردد، از نفاق و جدال، حرص و آز دنیاوی، گمراهی و ضلالت که روح عصرش را تشکیل میداد، سخت بیخ میبرد و بناء در گوشه‌های نشسته برای درمان این همه بدبختی‌ها و دعوت مردم بجهان وحدت و معنی نسخه‌ها و دفترها مینوشت. زندگانی مولانای بلخی مانند سنایی غزنوی شامل دو دوره میباشد، لذا افکار و تعلیماتش نیز در دو بخش جداگانه باید مطالعه و ارزیابی گردد.

مثنوی مولوی: مولانا در مثنوی خود که عصاره تمدن اسلامی محسوبش میتوان کرد، حقایق معنوی را بزبان ساده و از راه تمثیل بیان میکند و برای اینکه راهبری و ارشادش يك نتیجه مثبت بدهد و موضوع را شیرین بسازد معانی را با حکایات و داستانها شروع میکند و همینکه دانست فکر خواننده کاملاً در يك نکته متمرکز شده است آنگاه

بشناسانیم، این انتظار مادرست مثل آن خواهد بود که بحری را در کوزه ای بگنجانیم:

گر بریزی بحر را در کوزه ای

چند کنجد قسمت یکروزه ای

حالا ازین بحر موج جز قسمتی یکروزه در کوزه الفاظ نمیتوان ریخت و با در نظر داشتن اینکه مجال فرصت تنگ است و دانشمندان بزرگوار هر کدام در باره مولانا سخن ها گفتند و الحق در هاسفتند، بنده نیز که رشته شاگردی و دوستی و وفاداری به حضرت مولانای بلخی را از مدت ها است بگردن دارم میخوام هم به نما یندگی از کافه منسوبین پژوهشی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل با اظهار چند کلمه درباره معارف و تعلیمات مولانا بصورت هرچه فشرده مراتب اخلاص و ارادت خود را به آستان والا شان حضرت مولانای بلخی شاعر و عارف گرانمایه و وطن عزیز تقدیم دارم تا باشد که شرط حال که سر آن دارم تا به تعلیمات و معارف مولانای بلخی نظری اندازم. این عاجز هیچ مدان جهان معنوی مولانای بلخی را با تداعی این بیت حضرت حافظ که گفته است:

غسل در اشک بز ن کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بران پاک انداز
حیرت دست میدهد و برای رهایی ازین بهت و حیرت ناگزیرم بکمک این ابیات
از روح پرفتوح مخدومنا مولانا استمداد جسته اجازت تبصره بر افکار آنحضرت را
خواستار شوم:

مولویا! معنویا! رومیا!	چون سروش غیب در ر وحم یا
مولوی را از خفی را با ز گو	مثنوی معنوی را با ز گو
باز گو تا دل شکایت میکنند	بشنو از نی چون حکایت میکند
السلام ای داعی پیغام عشق	السلام ای هادی اسلام عشق
مصرعت در مان صد سودای ما	«ای طیب جمله علتها ی ما»
گمراهان شوق را خضر جلیل	سوخته جانان جانان را خلیل



بتاریخ ۲۵ قوس ۱۳۴۶ محفلی بمناسبت ششصد و نود چهارمین سال وفات مولینا جلال الدین بلخی در تالار وادیو افغانستان برگزار شده بود،

این عکس پناغلی راضی رادر حال ایراد بیانیة نشان نشان میدهد.

بحقایق عرفانی و حکمت میپردازد که بصورت نمونه داستانهای مردنحوی و کشتیبان، درخت دانش، بقال و طوطی، داستان گریه را میتوانیم نام ببریم و باینصورت میبینیم که مولانا تقریباً هفت صد سال پیش چگونگی از میتود علمی امروز کار میگرفته است. در مثنوی چندین صد داستان یا حکایت که حاوی افکار عمده عرفانی است، برای تقرب و آمادگی ساختن ذهن خواننده و تأیید مدعا بکار رفته است، که ۱۹۴ داستان آن اخیراً بصورت یک رساله بنام داستانهای مثنوی چاپ شده است. خلاصه مثنوی را که قرآن زبان پهلوی لقب یافته است میتوانیم یک کتاب درسی بنامیم. آنهم کتابی که مانند یک انسا یکلو پیدا جامعیت داشته مندرجات آن محصلان را بکار آید و طالب العلمان را حکمت افزاید.

مثنوی تعلیمی است که مولانا ی بلخی در اواخر عمر خود با صرار حسام الدین چلبی برای خیل مریدان و شاگردان بجای گذاشته است، دریای عمیقی است که انواع گوه‌های اندیشه را میتوان در آن پیدا کرد. بالاخره مثنوی کتابی است که همه چیز را از قرآن تفسیر و حدیث گرفته تا حکمت، تصوف، فلسفه امثال و حکایات دلپذیر در آن میتوان یافت. در مثنوی، مولانا مانند یک منسریب یک فقیه و بایک محدث بزبان مخصوص اهل عرفان بارشاد میپردازد و معارف مدون و مسلم اسلامی را که بر بشر دوستی بنا یافته است برای مردم بیان میدارد البته با اضافات بعضی حکایات و ملاحظاتی فلسفی و عرفانی. علاوه بر مثنوی در حدیث تعقل و بقصد ارشاد گفته شده است و از یز و مولینا نمیتواند از قیود سنن و معتقدات مروج محیط خود رها باشد. جلال الدین محمدی که در مثنوی ظاهر میشود بر زمین است در دنیای معتقدات مردم زندگی میکند، معارف وسیع‌الامی را بیان میدارد، نهایت از قوه ادراک نافذ و تخیل عالی خود به آنها جهش و جهت خاص میبخشد و از همین روی گاهی اختیار از دستش می‌رود و بطرف لامکان و حقایق مجرد و بسیط پرواز آمده و به آنچه در «وهم ناید» نزدیک میشود ولی باز بر میگردد:

بسا ردیگر از ملک پران شوم آنچه اندر و هم ناید آن شوم
امادردیوان شمس حالت ذهول (ناهیاری و بیخودی) بر مولینا غلبه دارد، بدینمعنی

پیوسته با خود حرف میزند و از دیگران فارغست و تحت تأثیر محیط و تربیت عمومی زمان
 در نیامده است و به سنن و معتقدات مردم خود در اعتقاد نمیاندازد و یک پارچه شور و شوق
 است و بس. و این حال همانا نتیجه برخورد شمس تبریز با مولینای بلخی میباشد که دره و لینا
 یک انقلاب روحی تولید کرد و مولینا را چنان شیفته و دیوانه خود ساخت که گاه در حال
 جذبه و استغراق اینچنین ابیات از زبان روح موأوی جاری میگشت:

پیر من و مرید من درد من و دوای من

فاش بگویم این سخن شمس من خدای من

در دیوان شمس تبریز باروح مولانا با احساسات سرکش مولانا جلال الدین و بایک
 شراق قوی مواجه هستیم که همه را تحت الشعاع قرار میدهد، همه چیز فراموش میشود،
 همه رسوم و آداب، همه متداول و معمول همه استدلال و برهان جز منعکس ساختن تجلی
 کاری ندارد چنانچه گوید:

آینه ام آینه ام مرد مقالات نیم

دیده شود حال من از چشم شود گوش شما

مولانا در دیوان شمس هم رسالت تعلیمی خود را پیش میبرد و به مردم درس عرفان، درس
 حال، درس جذبه و شور و شوق میدهد و پیام عرشیان را به فرشیان میرساند.

فلسفه مولینای بلخی:

مولانا از نظر فلسفه امروزی دو قسم فکر دارد که عبارتند از:

۱- انحطاط یا دیولوژن ۲- ارتقا یا ایولوژن

۱- دیولوژن یا انحطاط آنست که مولانا میگوید روح بشر پارچه ای از روح کل

است که از مبدا اصلی جدا مانده و گرفتار زندان مادی بدن شده است.

۲- ایولوژن یا ارتقا که رجعت تصوفی نامیده میشود و آن اینست که مولانا میگوید

بشر ذریعه عشق حقیقی و افس به خدا وصل میشود بعمیده ما فکر مولانا در قسمت ارتقا پیش

به جهان وحدت که حرص و آز و کین را در آن راه نیست دعوت میکند .
آثار مولانا که سلسله تعلیمات و معارف وی را تشکیل میدهد مانند الماس تراشیده
مختلف الاضلاع است که بهر موضوعی چه فرهنگی و چه معنوی و چه غذایی ربط
پیدا میکند و شاگردان و خوانندگان آثارش هر کدام از ظن خود یار او، میشوند و در پر تو
تعلیمات این مربی و الاتبار مشکلات شان را حل میکنند.

اساسات تعلیمات و معارفی را که مولانا بمیان آورده است چنان متن است
که تا امروز که بیشتر از هفتصد سال از آن میگذرد همان اعتبار و منزلتش را حفظ
کرده است و این از سببی است که معارف و تعلیمات پیروانش را تضمین میکند .

مولانا بحیث یک پیشوای روحانی میکوشد مردم را از خواب گران و تن پروری
بیدار سازد و با وسایل و طرق گوناگون حواس مردم را متوجه روح آنها و طریق تأمین
نیازمندی های آن گرداند . مولانا بانسان درس آن میدهد که آدمی باید نخست خود را
بشناسد تا خدای خویش را شناخته بتواند و معلومست که این تعلیم وی ناظر به آن
تعبیر است که گفته اند: (من عرف نفسه فقد عرف ربه) و برای در یافتن وحدت
و پی بردن حقیقت مردم را به داشتن چنان عشق سوزانی توصیه میکند که آتش آن تمام
هستی ظاهری را نابود و غرور جسمانی را خاکستر کند چه وی معتقد است که :

عشق نبود عاقبت ننگی بسود	عشقهای کز پی رنگی بود
که پزد که و ارهاند جز فراق	خام را جز آتش هجر و فراق
سوختن باید ترا در نازتفت	چون تویی تو هنوز از تو نرفت
کی بود از عاشقان ذوالمنن	عاشق تصویر و هم خویشتن

حضرت مخدوم مولانا ضمن اینکه هدف «انسان» را تکامل روحی و معنوی
بیداند و نردبان این طریق تکامل را از خود رستن می شمارد و به تقدیر اعتقاد دارد
بعهدا بما این درس زندگی را نیز میدهد تا از عالم اسباب و عمل نیز غافل نمائیم
وسعی و کوشش را که لازمه حیات است از دست ندهیم و با وصف توکل زانوی

از همه از اندیشه های پدرش سلطان العلماء متأثر است چنانکه سلطان العلماء گوید .

مازدریا تیم دریا میرویم مازبالا تیم بالا میرویم

مولانا فرزند وی از پدر چنین تبعیت میکند :

آنکه از دریاست دریا می رود آنکه از بالاست بالا می رود

مولانای بلخی با فلسفه نوافلاطونی مکتب اسکندریه آشنایی تام داشت و در سراسر

آثار خود همان روحیه و عرفان نوافلاطونی را با تصوف و عرفان اسلامی آمیخته و آنرا

بمردم می آموزد .

بنظر مولانا حقیقت جهان یکی است و آن حقیقت مطلق و زیبایی مطلق و خیر مطلق

است که بهمه چیز درین عالم میتابد و همه جلوه گاه اوست چنانکه گوید :

هر کرا باشد ز سینه فتح باب

اوز هر زره ببیند آفتاب

مولینای بلخی مانند اهل تحقق و پوزیتویستها، انسان را مرکز تمام فعالیت های طبیعت

و محور فلسفه خود قرار میدهد و ازین نگاه از (من) دیکارت هم پافرا تر مینهد. دیکارت :

(من) راستون فقرات و اسنادگاه استدلال و دانش میداند، اما (من) مولیناستون فقرات

اشعار اوست که تمام جهان و عالم را از آیینۀ (من) نور میدهد و بدینوسیله بمردم درس

خودی میدهد چنانکه خود گوید :

باده از ماهست شد نی ما از او

قالب از ماهست شد نی ما از او

خلاصه مولانای بلخی عارف روشن ضمیر مادر تمام آثار گرانبهایش چه در مشنوی .

چه در دیوان شمس . چه در رباعیات و ترجیع بند و چه در رساله فیه مافیة خود مانند یک

مربی مصلح و پیشوای روحانی ظاهر شده و با تعالیم و معارف مثبت و مفید خود مردم را

در زمینه های مختلف رهبری و یاری میکند. معارف مولانا به بندگان خدا درس تنور و بشر

دوستی، برادری و برابری از خود گذری و معنویت داده و آنها را از جهان کثرت